با دوزمین خالی و فراخ و سوراخ و گیاهیست مانند قسط و موضعیست به نیشابور و بالضم کولا
رنا وانی و درشتی و بالکسر جوانمرد و ظریف و بفتحتین شرمنده و پاره شدن و درشتی
و ناملایم بودن و کون و ناوادان شدن درکارها و ناوادان و احمق و بدینمعنی بکسر را نیز آمده
خربق بفتح خا و با گیاهیست بغایت مسهل و مقیی و خریق سبب استعمال کننده و سیاه
کننده است خرباق بالکسر نام صحابی است خرنق بکسر خا و نون بچه خرگوش و نام
زنیست شاعره خزق بالفتح نیزه زدن و تیر بهدف رسیدن خاذق سنان و تیر بهدف
رسنده خفق بالفتح جنبیدن علم و طپیدن دل و سراب و برق و باد و سر جنبانیدن از غلبه
خواب و بدره زدن و هر چیزی که پهن باشد و بال زدن مرغ در پریدن خفیق آواز رفتن
اسب و آواز وزیدن باد خفوق بالضم غروب کردن ستاره و سر جنبانیدن از غلبه خواب
و رفتن اکثر شب و پریدن مرغ خلق بالفتح اندازه کردن پیش از بریدن و آفریدن و دروغ
بافتن و چیزی ساختن و نرم هموار کردن و آفریده شده و آفریدگان و بالضم و بضمتین
خوی و عادت و مروت و دین و بفتحتین کهنه شدن جامه و جامه کهنه و بدینمعنی بکسر لام نیز
آمده و اخلاق و خلقان بالضم جمع خلیق سزاوار و خوکرده و مرد تمام خلقت و مستوی
الاعضا خلاق بالکسر نوعیست از خوشبوی و بالفتح نصیب و بهره تمام از خوبی و بتشدید لام
نامیست از نامهای حق تعالی و معنی آن بسیار آفریننده خلوق بالفتح نوعیست از بوی
خوش خالق آفریننده خناق بالضم بیماری خفه و گلو گرفتگی و جای خفه کردن از گلو و بالکسر
بند رسن که را خفه کردن و رسنی که در گلو کرده بدان خفه کنند خنق بالفتح و بکسر نون خفه کردن
و شخصی که او را خفه کرده شود و همچنین خنیق و مخنوق خورنق بفتح خا و واو و نون قصر بهرام
گور که نعمان بن منذر بنا فرموده بود خوق بالفتح گوشواره و بفتحتین فراخ شدن چیزی
خیوق بکسر خا و فتح واو شهریست بخوارزم معرب خیوه از انجاست شیخ نجم الدین کبری
مع الکاف خزاک بالفتح لجاج کردن خارک بفتح را جزیره ایست ببحر فارس خلک بالضم

لفراخی

١٢٢

لقب اسحق بن عبد الله نیشابوری محدث خاشک بسکون شین و هیئت بکران
مع اللام خال برادر مادر و علم لشکر و نقطه سیاه که بر اندام باشد و نشان شتر و سیاه
و ابر بی باران و برق و کبر و جامه نازک و نوع جامه ایست از برد و جوان مرد و مرد ضعیف
دل و تن مرد خالی از علاقه محبت و بری از تهمت و اسپ و شتر فربه و لنگی ستور و لکام اسپ
و جامه که مرده را بدان پوشند و صاحب و ملازم چیزی و گیاهیست خبل بالفتح دست
و پا بریدن و رفتن سپین و تا از کلمه مستفعلن در بحر بسیط و باز داشتن و دور کردن و
و قرض دادن و عاریت خواستن و آنچه زیاده دهند بر آنچه در برداشتن بار شرط کرده باشند
و تباهی و فساد اعضا و فالج و بدین دو معنی بفتحتین نیز آمده و بفتحتین دیوانه و دیوانگی و
و تباه شدن قوایم ستور و غلبیست و توشه دادن و شک خبال بالفتح تباهی و کمی و
و هلاک و رنج و ماندگی و زهر کشنده و زرداب اهل نار و نام اسپی است ختل بالفتح فریفتن
و پنهان شدن از کسی برای شکار و بالکسر و سوراخ خرگوش و بالضم و تشدید تا مفتوح
شهریست بماوراء النهر خجل بالفتح شرم و حیا داشتن و شادی نمودن و مدهوش و خاموش
ماندن و رفتن شتر در گل و گران شدن بار بر ایشان و دراز و انبوه شدن گیاه و پوسیده شدن
کار بر کسی و کجل کردن و سستی نمودن از طلب روزی و گاهی در فساد و بسیار پاره شدن دامن
پیراهن و بالفتح و کسر دوم جامه کهنه و فراخ و دراز و گیاه بلند و مرد شرمگین و زمین پر گیاه
خدل پر یا و آکنده ساق و بازو خذل بالفتح فرو گذاشتن و خوار کردن و یاری ناکردن و باز
ماندن آهوی ماده از راه و ایستادن او بر بچه خود خردل بالفتح دانه ایست معروف سبز زرد
که آنرا بهندی رائی گویند خزعبیل بفتح خا و زا معجمه و سکون عین مهمله و کسر با باحق
و باطل و بحذف یا نیز آمده خزعبل بفتح خا و زا و با سخنان عجیب خصل بالفتح
آنچه بوی گرو بندند در تیر اندازی و چراغ شتابها و درخت که در هم درفرو شده باشد
و بریدن چیزی و زیاده شدن بر کسی خصل بالضم گوسفندان و سگان گوسپهای آن

خضل
خطل
خضاد بالکسر
[illegible]

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)